



می‌ماند روایت‌ها و کتاب‌هاست

ت مبتلا

اغ مهمان ناخوانده، «کرونا» رفته‌ایم و روایت‌هایی را از روایان حاضر در خط مقدم مبارزه با این ویروس؛ این‌ها فقط گوشه‌ای از زحمات رزمندگان این جبهه است.

مقدس مشغول خدمت‌اند و این دفتر فقط نمی‌ازد در بای اینار و جهاد آنهاست. تلخی

و شیرینی، طنز و عبرت‌آموزی رگه‌های اصلی این خاطرات‌اند که همگی با یک نخ تسبیح

به هم متصل شده‌اند و آن جز اینار و از خودگذشتگی نیست. «آب‌پرتقال در کربلای پنج»

را انتشارات سوره‌مهر به چاپ رسانده است. کتاب سر و شکل خوب و منظم و اسم و

طرح جلد خلاقانه‌ای دارد که از لحاظ ظاهری از کلیشه‌های رایج کتاب‌های کرونایی فاصله

گرفته است. اگر بخواهیم درصدی بگوییم، حدود ۷۰ درصد روایت‌ها جالب و جدید بودند

و تجربه‌های منحصر به فردی را منتقل می‌کردند اما نقدی که به کتاب وارد است؛ این

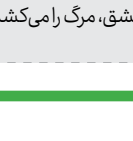
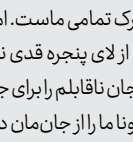
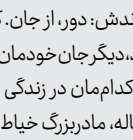
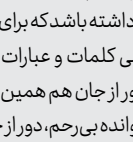
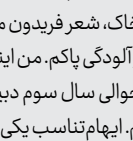
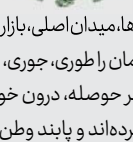
که حدود سی یا چهل روایت کتاب، کلی‌گویی‌ها و مطالب بدیهی و بسیار روشنی بود

که همه‌مان درباره کرونا و مبارزه با کرونا می‌دانیم و مطالعه آنها چندان توفیق خاصی

نداشت اما در عین حال این اطمینان را داشته باشید که بقیه روایت‌ها واقعا جذاب

و اثرگذار و خاص هستند، چه بسا بعضی از آنها لیاقت این را دارند که تبدیل به یک

فیلم سینمایی بلند شوند. در پایان به صورت خلاصه باید بگوییم که «آب‌پرتقال در



مواجهه جهان با درد

پونه فضائی: نوع مواجهه انسان با بیماری‌ها و شیوع

عمومی آنها در ادبیات داستانی جایگاه قابل توجهی دارد.

با نگاهی کلی می‌توان گفت گروهی از این کتاب‌ها آنهایی

هستند که به واقعه‌ای حقیقی اشاره دارند و داستان در

بستر آن روایت می‌شود. شاید مشهورترین‌اش کتاب

«طاعون» باشد که به همه‌گیری این بیماری در شهری

در الجزایر می‌پردازد؛ یا کتاب «اسب رنگ‌پریده، سوار

رنگ‌پریده» به همه‌گیری آنفلوآنزای اسپانیایی سال ۱۹۱۸

می‌پردازد که موجب مرگ ۵۰ میلیون نفر در سراسر جهان

شد. بخشی دیگر بیماری را مبنای بیان نوعی فلسفه

قرار داده‌اند و بدون اشاره مستقیم به وقایعی که در

حقیقت اتفاق افتاده است، نگاهی داستانی داشته‌اند.

مانند داستان «خانم دالووی» که درواقع شخصیت اصلی

داستان از بازماندگان همه‌گیری آنفلوآنزاست. یا «عشق

در سال‌های ویا» که گرچه داستان اصلی آن در سال‌های

شیوع این بیماری رخ می‌دهد اما نویسنده بیشتر در

عنوان اثر از آن استفاده کرده است و در متن به خود

بیماری نپرداخته است.

در بخش دیگری از این کتاب‌ها که در گونه تخیلی

هستند، گاه با مفاهیم انسانی و کنش‌های اجتماعی

در بستر همه‌گیری بیماری مواجهیم که رمان «کوری»

از این جمله است. گاهی نیز به شکلی پیشگویانه و با

نگاهی آخرالزمانی به زندگی و سرنوشت انسان‌ها، عمدتا

دورانی را روایت می‌کنند که در اثر شیوع بیماری زمین

قابلیت زندگی را از دست داده و تعداد زیادی از مردم از

بین رفته یا موجوداتی ماوراءزمینی و فضایی به کره‌زمین

بیماری نپرداخته است.

در بخش دیگری از این کتاب‌ها که در گونه تخیلی

هستند، گاه با مفاهیم انسانی و کنش‌های اجتماعی

در بستر همه‌گیری بیماری مواجهیم که رمان «کوری»

حمله کرده‌اند. در کتاب «چشمان تاریکی» که حدود چهل

سال پیش نوشته شده و شاید معروف‌ترین داستان به

لحاظ شباهت به کروناست، ویروسی از آزمایشگاهی در

شهر ووهان چین به بیرون سرایت می‌کند که در عرض

۲۴ ساعت بیمار را از پا درمی‌آورد. رمان «ایستادگی» که در

ایران با نام «ابلیس» ترجمه شده نیز سال‌ها پیش نوشته

شده است. این کتاب که در ژانر ترسناک طبقه‌بندی

می‌شود داستان شیوع ویروسی مرگبار را در جهان روایت

می‌کند که تقریبا تمام مردم را از بین می‌برد و اندک کسانی

که زنده مانده‌اند با مشکلات جدیدی مواجه می‌شوند. در

«جنگ جهانی» نیز ما با ویروسی مواجه هستیم که پس از

یک اپیدمی وحشتناک از چین به سایر نقاط جهان پراکنده

می‌شود و انسان‌ها را به زامبی بدل می‌کند.

کتاب «آخرین انسان» نیز به اتفاقاتی در سال‌های پایانی

قرن بیست و یکم می‌پردازد و شرح جست‌وجوی انسانی

تنهاست که بعد از همه‌گیری طاعون و از بین رفتن تمام

انسانها در زمینی نابودشده از تکنولوژی و پیشرفت

سرگردان است. «ایستگاه ۱۱» هم از کتاب‌های جدیدی

است که به همه‌گیری آنفلوآنزایی می‌پردازد که ۹۹ درصد

مردم کره‌زمین را از بین برده و حالا قهرمانان داستان

چند سال بعد با چالش‌هایی درخصوص ماهیت انسان

و هنر روبه‌رو می‌شوند. نگاهی به ادبیات جهان نشان

می‌دهد که دلیل علاقه نویسندگان به این موضوع نه

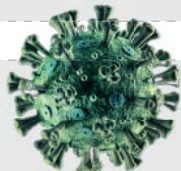
صرفا بیماری و مسائل مربوط به آن بلکه نوع مواجهه

قهرمانان داستان یا در کل نوع انسان با مفاهیم

چالش‌برانگیزی همچون مرگ است؛ مرگی که وقتی

چهره همگانی و کنترل‌ناپذیر به خود می‌گیرد چهره

وحشتناکش را بیشتر آشکار می‌کند.



آن دیگری

اسماعیل بنده‌خدا: در این قریب به دوسالی که از کرونا

گذشت از کادر درمان و بیماران کرونایی قصه‌های زیادی

شنیدیم از مشقت‌ها و تنهایی‌ها و ترس‌هایشان اما

کمتر از خانواده کادر درمان! از ترس‌ها و اضطراب‌ها و

دوری‌ها و نگرانی‌هایشان شنیدیم. از اینکه عزیزشان در

معرض‌ترین آدم به مبتلاشدن است بدون اینکه خطایی

در رعایت‌کردن داشته باشند. مخصوصا اوایی که همه

چیز ناشناخته و دور از ذهن و ترسناک‌تر بود.

این روایت همسر همکارم است در همان چند ماه

اول. سه چهار نفر رفیق بودیم و همکار. رفتم بوشهر با

خانواده‌هایمان دور از شهرهای خودمان. بیماری آوردند

توی اتاق‌عمل و همکارم مثل یک بیمار عادی با او برخورد

کرد و بعد از عمل معلوم شد بیمار کرونا مثبت است.

ترس همه وجودمان را گرفت چون همسرش باردار بود

و خودش به احتمال زیاد درگیر کرونا شده بود. حالا در

همه نفوذ نکرده بود و هنوز یک غول بی‌شاخ و دم بود.

به هر ترتیب من و همسرم مامور شدیم این خبر را به خانم

همکارم بدهیم؛ به یک دختر دانشجوی ۲۱ ساله باردار دور

از شهر و دیار. گفتیم و خوشبختانه توانست حالش را و

موقعیت را خوب مدیریت کند اما باید انتخاب سختی

می‌کرد. این مدت فکر کردیم چکار کنیم که خودش و

فرزندش کمترین احتمال ابتلا را داشته باشند. تصمیم

گرفتیم خانم تنها در خانه‌شان باشد و دوستم جای

دیگری قرنطینه با فکر اینکه زن پنج‌ماهه باردار تنها و

دور از خانواده شب و روز را چطور بگذراند؟ اگر اتفاقی

بیفتد اگر بترسد و این اگرهایک هفته مثل خوره روح‌مان

را می‌خورد. همسرش هم رفت برای تست و یک هفته

تنها در خانه ماند تا جواب تست او هم بیاید. این یک

هفته روزی یک‌بار چند دقیقه همکارم از پشت پنجره

حال و احوالی می‌کرد با خانمش و می‌رفت و بقیه نیازهای

روزانه مثل خرید و خورد و خوراکش را خانم من انجام

می‌داد. تا جواب تست آمد و ایشان هم مثبت بود. جدای

از اینکه دیدیم یک هفته بی‌خودی تنها توی خانه مانده

بود نگرانی برای ابتلای مادر باردار هم به نگرانی‌هایمان

اضافه شد اما با مراقبت‌های پیاپی و پیگیری و زحمات

بقیه همکاران هر سه سالم و سلامت از بیماری عبور

کردند و حالا زینب خانم یک‌سال و نیمه‌ای دارند که با

خنده‌هایش تلخی این خاطره را می‌زداید.

شخصیت اصلی داستان با پس‌کوچه‌ها، میدان اصلی، بازار و قبرستان آنجاست. همان «جا»یی

که دقیقا خود وطن است که هر کدام‌مان را طوری، جوری، به نحوی خاص گیر می‌اندازد، ریشه

می‌کند در وجودمان و ریشه‌مان را سر حوصله، درون خودش می‌کشد. شخصیت‌های این

شش داستان، در خاک‌شان ریشه کرده‌اند و پایند وطن هستند. به همان شورانگیزی آواز

شهرام ناظری که در تصنیف ریشه‌در خاک، شعر فریدون مشیری را می‌خواند؛ من اینجا ریشه

در خاکم. من اینجا عاشق این خاک از آلودگی پاکم. من اینجا تا نفس باقی است می‌مانم....

ایهام‌تناسب: یادتان هست دیگر؟ حوالی سال سوم دبیرستان (الانی‌ها البته سال یازدهم

صدایش می‌کنند!)، یادش می‌گرفتم. ایهام‌تناسب یکی از صنایع ادبی است. هنگامی که در

شعر واژه یا عبارتی، یک معنای روشن داشته باشد که برای مخاطب آشناست و معنای پنهانی

و دورتری هم داشته باشد که با بعضی کلمات و عبارات درون شعر، تناسب داشته باشد،

ایهام‌تناسب می‌نامندش! ماجرای دور از جان هم همین است. معنای اولش برای همه‌مان

آشناست! که حقیقتا این مهمان ناخوانده بی‌رحم، دور از جان همه‌مان باشد الهی! اما معنای

دورترش... این‌گونه هم می‌شود خواندش: دور، از جان. کرونا، همه ما را از جان‌هایمان دور

کرده است. آن‌جان‌هایی که اگر نباشند، دیگر جان خودمان که به بالا و پایین شدن نفس‌هایمان

بند است، چندان اهمیتی ندارد. هر کدام‌مان در زندگی از این جان‌ها داریم برای خودمان.

معشوقه هفتادساله، دخترک سه‌ساله، مادر بزرگ خیاط شیرین یا صحن و سرای امام رضا.

صحن و سرائی که انگار، «جان» مشترک تمامی ماست. امام‌رضایی که در شب شهادتش در

حال نوشتن این یادداشت هستم و از لای پنجره قدی نیم‌باز تراس، بوی خاک باران‌خورده

خودش را می‌کشاند داخل و دل‌تنگی جان ناقابل‌م را برای جان قاب‌لبش بیشتر به رخ می‌کشد!

امام‌رضایی که جان همه ماست و کرونا ما را از جان‌مان دور کرده. از عشق‌مان دور کرده و به

قول جمله‌ای از کتاب «دور از جان»، عشق، مرگ را می‌کشد!